

## بررسی مقایسه‌ای مؤلفه‌های پراگماتیک مقاومت و خلافت مجازی آمریکا

### در پسا-فیزیک داعش بر اساس نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای

DOR: 20.1001.1.23225580.1399.10.1.11.2

نوع مقاله: پژوهشی

سید محمود موسوی<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۲۲

#### چکیده

نتایج تحقیقات فراوانی نشان می‌دهد که راهبرد آمریکا در سال‌های اخیر در قبال منطقه غرب آسیا دچار تغییرات گوناگونی شده است. خلق تروریسم نوپدید داعش و حمایت‌های مالی، اطلاعاتی، نظامی و لجستیک از آن، از نمودهای بارز این راهبرد جدید است. ادبیات تحقیق حاکی از آن است که رابطه بین داعش و منافع آمریکا به تفصیل مورد مطالعه قرار گرفته است اما بعد از حذف فیزیکی داعش توسط قدرت‌های منطقه‌ای و محور مقاومت، تحقیق نظام‌یافته‌ای بر روی راهبرد آمریکا در فضای پساداعش صورت نگرفته است. از این رو تحقیق حاضر تلاشی است تا با اتخاذ مبانی نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای و روش تحقیق سند پژوهی<sup>۲</sup>، مؤلفه‌های قدرت مقاومت و خلافت مجازی آمریکا در پسا-فیزیک داعش را به صورت مقایسه‌ای بررسی کند. نتایج حاصل از این تحقیق نشان داد که در فضای پساداعش، ساختار سازی مقاومت در مقایسه با ائتلاف‌سازی آمریکایی تفوق داشته است. همچنین ماهیت پراگماتیک مقاومت توانسته است کنش‌های لژیون سینتیک<sup>۳</sup> نظامی آمریکا را با شکست راهبردی مواجه کند. علاوه بر آن، تلاش آمریکا برای احیای خلافت مجازی داعش از طریق رسانه و پروپاگاندا در مقایسه با واقعیت‌های ژئوپلیتیک شیعی شکست‌خورده است. نتایج این تحقیق برای محققان رشته‌های علوم سیاسی و مطالعات منطقه‌ای و راهبرد سازان نظری و نظامی کاربرد دارد.

**واژه‌گان کلیدی:** پساداعش، مقاومت، پراگماتیسم، ایران، آمریکا، مجموعه امنیت منطقه‌ای.

۱- استادیار علوم سیاسی دانشکده امام علی (ع)، دانشگاه جامع امام حسین (ع)، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

sadradone@gmail.com

<sup>2</sup> Documentary research

<sup>3</sup> Kinetics

## مقدمه

بسیاری از محققان بر این عقیده هستند که ایالات متحده آمریکا بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و به‌ویژه از زمان دولت اوباما، تغییرات اساسی در سیاست خارجی خود در بسیاری از مناطق جهان را شاهد بوده است که از آن جمله می‌توان به تغییرات راهبردی این کشور در منطقه غرب آسیا اشاره کرد. تغییر دکترین آمریکا در این منطقه را می‌توان از ابعاد گوناگون مورد بررسی قرارداد. از اواخر دوره اوباما و به‌صورت واضح از سال ۲۰۱۶، سیاست خارجی آمریکا به سمت کاهش حضور هژمونیک و اولویت‌بخشی به کارکردها پوپولیستی و درونی خود سوق پیدا کرده است و دیگر به‌عنوان یک کنش‌گر هژمونیک در سطح منطقه‌ای، قادر به تعیین به ترتیب نظم حاکم نیست (یوم، ۲۰۲۰). این در حالی است که منافع آمریکا در منطقه غرب آسیا به‌شدت در حال افول است زیرا در دهه‌های گذشته این کشور تمایلی برای استفاده از قدرت نظامی حداکثری برای حفظ برتری نظامی و اقتصادی خود نداشته است و یا در یک‌شکل واقع‌بینانه‌تر، از لحاظ اقتصادی و نظامی توان لازم برای اثبات حضور خود را ندارد (همان، ۲). البته برخی‌ها کاهش قدرت هژمونیک آمریکا در منطقه را ناشی از یک تغییر جامعه‌شناختی در دکترین آمریکا می‌دانند ولی این تفسیر با واقعیت‌های میدان تطابق ندارد، زیرا تهدیدهای راهبردی ادراک‌شده آمریکا در همه ابعاد رشد فزاینده‌ای داشته است و تغییر رادیکالی در منافع تعریف‌شده این کشور در منطقه ایجاد نشده است (انتون، ۲۰۱۹).

در همین راستا، برخی تحلیل‌گران بر این عقیده‌اند که آمریکا در حال حاضر سیاست رهبری پشت پرده<sup>۱</sup> را انتخاب کرده است تا هزینه‌های خود در پیشانی مداخلات بین‌المللی را کاهش دهد. برای مثال، یکی از نمونه‌های بارز این سیاست موضوع فلسطین-اسرائیل است که در آن آمریکا نقش هدایتگر و بازیگر پشت پرده را ایفا می‌کند و از طریق یک ساختار چند سطحی مذاکراتی، بدون مداخله مستقیم، اهداف خود را دنبال کرده است

<sup>۱</sup> Leading From Behind

(یوم، ۲۰۲۰: همان). از طرف دیگر بنتلی (۲۰۱۷)، سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا را فاقد همگونی پایدار ارزیابی می‌کند برای ادعای خود جنگ سوریه را به‌عنوان یک مثال مطرح می‌کند که در آن، آمریکا در یک برهه خاص، حملات موشکی تلافی‌جویانه به بشار اسد را در دستور کار قرار می‌دهد ولی ناگهان در یک تغییر اساسی موضع، دست از اقدامات نظامی بیشتر برمی‌دارد و در بسیاری از امور جنگ سوریه مداخله مستقیم نمی‌کند که این خود نشان‌دهنده یک شکاف عمیق بین عمل و نیت آمریکاست. علاوه بر آن، تحقیقات واسنیچ (۲۰۱۷) نشان می‌دهد که سیاست خارجی آمریکا از ملاحظات مردم‌سالارانه خالی شده است و آمریکا دیگر برای ارزش‌های مردم‌سالاری و حقوق بشر در سیاست خارجی خود ارزشی قائل نیست. تمایل آمریکا به دولت‌های اتوکرات و مستبد و فروش سلاح به حکومت‌های استبدادی مانند سعودی (علیرغم سرکوب‌های شدید داخلی مردم خود) نمونه‌ای از این تغییرات است. همچنین منصور (۲۰۱۹) تغییر سیاست‌های آمریکا در منطقه را از یک زاویه دیگر بررسی کرده است و بر این عقیده است که کاهش حضور هژمونیک آمریکا بیشتر به آن دلیل است که این کشور به‌صورت بی‌سابقه‌ای بر روی کنش‌گرهای منطقه‌ای خود تکیه کرده است و تلاش دارد تا با تشکیل یک پلیس منطقه‌ای، به اداره امور پردازد و در عوض به بازیگران منطقه‌ای خود حمایت‌های مالی و نظامی ارائه دهد. تمایل آمریکا برای تشکیل یک ناتو عربی و حمایت‌های این کشور از مصر، اردن، عربستان و امارات در همین راستا عنوان شده است؛ اما یکی از مهم‌ترین جنبه‌های سیاست خارجی آمریکا در این منطقه، راهبرد آمریکا در قبال ایران است. بر اساس نورمن (۲۰۱۹)، در حال حاضر منافع زیادی از آمریکا از سوی ایران قابل تهدید است. از همین رو، گزینه نظامی به مداخلات فیزیکی از دستور کار آمریکا خارج شده است و سیاست آمریکا از حذف ایران به سمت سیاست کنترل این کشور از طریق تحریم تغییر پیدا کرده است. عدم توفیق آمریکا در مدیریت مواجهات منطقه‌ای خود با ایران، شکست قطعی این کشور در مقابله با ایران عنوان شده است (پولاک، ۲۰۱۹) به گونه‌ای که نه تنها آمریکا، بلکه هیچ کدام

از هم‌پیمانان منطقه‌ای این کشور، جرئت مواجهه با ایران در بعد نظامی را ندارند. یوم (۲۰۲۰)، این حجم از عدم تمایل برای مداخله نظامی در یک مسئله منطقه‌ای مهم را در تاریخ بی‌سابقه می‌داند.

از آنجایی که یکی از صحنه‌های اساسی و راهبردی مواجهه این دو کشور در منطقه، حضور در عراق و سوریه به دلیل حضور داعش بوده است و فضای ایجادشده در منطقه به واسطه این حضور یک مجموعه از مؤلفه‌های امنیتی را شکل داده است که بر منافع ایران و آمریکا تأثیرگذار است، تحقیق حاضر تلاشی است تا با استخدام یک مدل نظری (نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای)، مؤلفه‌های قدرت این دو کشور در دوران پس-داعش را به صورت مقایسه‌ای مورد بررسی قرار دهد؛ بنابراین، اصلی‌ترین سؤالی که در این میان مطرح می‌شود این است که چه تفاوت‌های عمل‌گرایانه‌ای بین این دو قدرت در منطقه وجود دارد.

### مبانی نظری تحقیق

تروریسم اگرچه مولود قدرت‌های جهانی است اما ترکیبی از نگرانی‌های حقیقی و خودساخته ناشی از آن، باعث شد تا موضوعات و چالش‌های مرتبط با آن با امنیت جهانی پیوند بخورد. این موضوع، به‌ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، نمود بارزتری پیدا کرد و زمینه مداخلات ابرقدرت‌ها در موضوعات مرتبط با منطقه غرب آسیا را فراهم آورد (رحمان، ۲۰۱۵). منطقه غرب آسیا علی‌رغم مشابهت‌های فرهنگی دینی و امنیتی ملت‌های آن از پیوستگی منطقه یکپارچه‌ای برخوردار نیست و دارای مکانیسم‌های امنیت منطقه‌ای خاص است (آچاریا، ۱۹۹۲). به همین دلیل نظریه‌های جهانی در حوزه امنیت منطقه‌ای باید بر اساس ویژگی‌های خاص منطقه‌گرایی در این بخش از کره زمین بومی‌سازی شوند. علاوه بر آن بر اساس کلی (۲۰۰۷) پس از دوران جنگ سرد، نظریه‌های حوزه امنیت را باید به صورت بخشی تعریف، تحلیل و به کار بست. رحمان (۲۰۱۵) بر این عقیده است که نظریه‌هایی مانند رئالیسم و لیبرالیسم علی‌رغم عمق تئوریک، فاقد دانش بومی برای تبیین و

تحلیل مسائل منطقه هستند و نظریاتی مانند ساخت‌گرایی<sup>۱</sup> تنها در صورت بومی‌سازی، قابلیت کارکرد در بافت‌های خاص منطقه‌ای را دارند. یکی از این نظریات بومی‌سازی شده نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای که توسط بوزان و ویوار (۲۰۰۳) ارائه شده است. ساخت‌گرایی یکی از بنیادی‌ترین اصول نظریه "ساخت‌گرایی اجتماعی" است که بر اساس آن انسان‌ها با در نظر گرفتن معانی دیگر ماهیت‌ها و کنش‌گران محیطی در رابطه با خود، نسبت به آن‌ها واکنش نشان می‌دهند (ونت، ۱۹۹۲). بر اساس ساخت‌گرایی، واقعیت یک ساخت اجتماعی است که از تعامل الزامات مادی با معانی، عقاید و تفاسیر کنش‌گران از محیط پیرامون حاصل می‌شود (همان). برخلاف تفاسیر رئالیستی از امنیت، در تفسیر ساخت‌گرایانه از امنیت، نمی‌توان مفهوم امنیت را به وجود عینی امکان آسیب و خطر و تهدید تقلیل داد بلکه باید نقش عقاید، ایدئولوژی، هنجارها و فهم مشترک بین بازیگران را نیز بر ساخت امنیت اضافه کرد و به‌صرف ساختار مادی امنیت توجه نکرد (ویلیامز، ۲۰۰۳). این نوع نگاه ساخت‌گرایانه به امنیت باعث می‌شود تا بازیگران ارزیابی مجددی از ماهیت و کلان‌ساختارهایی از تهدید داشته باشند که "ساخت" امنیت در درون آن شکل می‌گیرد (اریکسون، ۱۹۹۹). از آنجایی که مجموعه امنیت منطقه‌ای مفهوم امنیت را به شکل یک مجموعه در نظر می‌گیرد، ساخت‌گرایی، با تأکید بر جنبه‌های انتزاعی‌تر امنیت، در کنار جنبه‌های عینی‌تر، یک مؤلفه بنیادی در این جورچین پیچیده است.

بنابراین نظریه امنیت منطقه‌ای، مانند دیگر نظریات پوزیتیویستی<sup>۲</sup> بر این عقیده است که دولت‌ها کنش‌گران اصلی منطقه هستند ولی برای تحلیل نظام‌ها در سطح منطقه‌ای مؤلفه‌های رفتاری دوستی-دشمنی را باید موردبررسی قرارداد. این نظریه از یک رویکرد جز به کل<sup>۳</sup> بهره می‌برد و بر این ادعا است که به‌منظور درک نگرانی‌های امنیتی دولت‌ها در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی، نگاه‌ها باید معطوف به سمت مختصات بومی باشد زیرا تمام

<sup>1</sup> Constructivism

<sup>2</sup> Positivist

<sup>3</sup> Bottom-up

سیاست‌گذاری‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، بر اساس مختصات بومی تبیین و اجرا می‌شوند. این نظریه در واقع ترکیبی از رویکردهای ماتریالیستی و ساخت‌گرایانه است. از بعد ماتریالیستی این نظریه از ایده‌های تمامیت ارضی و توزیع قدرت بهره می‌برد و بر جنبه‌های منطقه‌ای تمرکز دارد ولی برخلاف نو-واقع‌گرایان، به ساختارهای سطح جهانی اعتقاد ندارد. از بعد ساخت‌گرایانه نیز، این نظریه بر فرایند امنیت‌سازی تأکید می‌کند که یک فرآیند کاملاً پذیرا و منعطف نسبت به عوامل منطقه‌ای گوناگون است. برخلاف نظریه‌های سنتی به روابط بین‌الملل و امنیت، این نظریه سیاست‌گذاری‌های امنیتی دولت‌ها را برآیندی از منافع و تهدیدات منطقه‌ای و منافع و تهدیدات جهانی می‌داند ولی در عین حال منطقه را واحد اصلی تحلیل برای خود قرار داده است. همچنین نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای، با ارائه منطق ساختاری، فرضیه‌های را مطابق با الگوهای منطقه‌ای مطرح می‌کند که بر اساس آن‌ها خطوط مداخلاتی قدرت‌های بین‌المللی در منطقه قابل تبیین است.

این نظریه همانند نظریه هانتینگتون، سیاست‌گذاری‌های امنیتی را متأثر از پیش‌زمینه فرهنگی ملت‌های منطقه می‌داند ولی برخلاف هانتینگتون که قائل به مداخله و رویارویی در سطح نظام‌یافته جهانی است، این نظریه تضادها و کشمکش‌ها را در سطح منطقه‌ای تفسیر و تبیین می‌کند. به عبارت دیگر، نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای ارائه‌دهنده یک طرح‌واره تحلیلی برای تبیین ملاحظات امنیتی در ارتباط با ساختار منطقه‌ای است که در آن قرابت جغرافیایی از اهمیت بالایی برخوردار است (ویور، ۲۰۰۴). بر این اساس، مجموعه امنیت منطقه‌ای مجموعه‌ای از واحدهای سیاسی، ژئوپلیتیک، اجتماعی و اقتصادی است که تشکیل‌دهنده مؤلفه‌های اصلی فرایندهای امنیت‌سازی و امنیت‌زدایی است. این مؤلفه‌ها و واحدها باهم ارتباط درونی دارند به نحوی که هرگونه تفسیر و یا تحلیل از فرایندهای امنیتی خارج از این مجموعه امکان‌پذیر نیست. بنابراین، تهدیدهای نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در ژئوپلیتیک قرابت در حال ظهور و بروز هستند و ماهیت آن‌ها بر اساس منافع متضاد و یا مشترک کشورهای کنش‌گر در محیط قرابت، تفسیر می‌شوند (بوزان، ۱۹۹۱).

نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای یکی از مرتبط‌ترین نظریات برای بررسی تقابل آمریکا و ایران در مجموعه منطقه‌ای غرب آسیا است زیرا بر اساس خالق این نظریه، هدف اصلی این نظریه تبیین رابطه بین نفوذ آمریکا در مناطق مختلف دنیا در رقابت با دولت‌های منطقه‌ای بوده است. بر اساس بوزان (۱۹۸۳)، در نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای، مجموعه امنیتی به کنش گرانی گفته می‌شود که اولویت‌ها و ملاحظات امنیتی آن‌ها آن‌قدر به هم وابسته است که نمی‌توان آن‌ها را جدای از هم تصور نمود. بوزان و ویور (۲۰۰۳)، الگوی رقابت، توازن قوا و الگوهای اتحاد را سه محور اصلی برای تحلیل مجموعه امنیتی می‌دانند که در تحقیق حاضر همین محورها دنبال شده است. بر همین اساس تحقیق حاضر با به‌کارگیری این نظریه تلاش کرده است تا نوع تعارض یک قدرت منسجم منطقه‌ای (محور مقاومت) را با یک قدرت جهانی (آمریکا) از طریق شناخت مؤلفه‌ها و دینامیک‌های قدرت در دوران پسا-فیزیک داعش در منطقه سوریه و عراق مورد بررسی قرار دهد. در این راستا، از مرور نظام‌یافته تحقیقات گسترده‌ای در این زمینه بهره‌برداری شده است. نتایج حاصل از این بررسی‌ها در زیر ارائه شده است.

## نتایج

### تقابل ساختار سازی مقاومت و ائتلاف‌سازی آمریکا

بر اساس فریدمن (۲۰۱۸)، حضور داعش در عراق و سوریه فرصت مبارزه با این گروه تروریستی را برای ایران فراهم کرد تا ایران نه تنها نفوذ خود در منطقه را وسعت بخشد بلکه مشروعیت حضور نیز داشته باشد. این نفوذ و این مشروعیت به میزانی است که در حال حاضر امکان حذف ایران از این دو کشور، به یک رویکرد دور از ذهن برای آمریکا بدل شده است و حتی تاکتیک‌های مقطعی این کشور برای حذف گروه‌های نیابتی ایران از عراق و سوریه، همه با شکست مواجه شده است. بر همین اساس، محققان حوزه راهبردی تنها دل‌خوشی آمریکا برای ایجاد موازنه را تشکیل ائتلاف‌های منطقه‌ای منسجم می‌دانند.

در همین راستا بارون (۲۰۱۷) تنها راه موفقیت اندک آمریکا برای مقابله با ایران در عراق و سوریه را حضور درازمدت و متعهدانه آمریکا در منطقه می‌داند. علاءالدین (۲۰۱۷) نیز به قدرت ساختار سازی ایران در منطقه اشاره می‌کند و تقویت گروه بدر عراق در خلأ پس از صدام را از نمونه‌های موفق این اقدامات می‌داند. در اینجا منظور از ساختار سازی خلق یک هویت کارکرد-محور است که دربردارنده فلسفه و منطق فعالیت‌های سازمانی است و بنیان نظری فعالیت را شکل می‌دهد و با سازمان‌دهی که یک مفهوم انسان‌محور است و شیوه اجرای فعالیت‌ها را ترسیم می‌کند تفاوت دارد. بر اساس احمدی و دیگران (۲۰۱۶)، سازمان یک واحد نظم یافته حول محور افراد و عناوین سطح و ذیلی است که بسته به افراد تغییر می‌کند اما ساختار دربرگیرنده اهداف، مبانی و جهان‌بینی و مفاهیم ثابت دیگری است که با تغییر افراد دچار تغییر ماهوی نمی‌شوند و کارکرد خود را از دست نمی‌دهند.

یکی از سازمان‌یافته‌ترین مطالعات انجام‌شده در این زمینه که توسط فریدمن (۲۰۱۸) انجام گرفته است نشان می‌دهد که رویارویی ایران با آمریکا در کشورهای عراق و سوریه حول سه واقعیت مفروض می‌چرخد: واقعیت اول این است که ایران تهدید اولیه منافع آمریکا در سوریه و عراق است و به همین دلیل ارتباط این کشور با ایران در منطقه یک ارتباط صفر-جمع<sup>۱</sup> (همه-هیچ) است و هیچ حالت بینابینی برای آن وجود ندارد؛ بنابراین آمریکا در حال حاضر از میدان سوریه و عراق؛ علیرغم هزینه‌های فراوان، دستاورد صفر داشته است. واقعیت دوم آن است که آمریکا امکان افزایش پایدار منابع مالی، تعداد نیروها و سرمایه سیاسی در عراق و سوریه را ندارد و مهم‌تر از آن، امکان خلق ائتلاف معنادار برای تأثیرگذاری در منطقه از آمریکا سلب شده است زیرا به دلیل مسائل سیاست داخلی و رقابت‌های بین‌المللی در آمریکا، امکان همکاری این کشور با روسیه در کوتاه‌مدت و حصول توافق بر سر مسائل سوریه و عراق با این کشور وجود ندارد. همچنین، به دلیل تفاوت راهبردی منافع ترکیه با این کشور، امکان همکاری با این کشور به صورت منسجم وجود ندارد.

<sup>۱</sup> Zero-Sum



این در شرایطی است که در جبهه مقاومت شرایط کاملاً متفاوت است. بر اساس نصر (۲۰۱۸)، منافع و چشم‌انداز تهران در منطقه، به‌ویژه در عراق و سوریه، بر اساس غیرت انقلابی این کشور است و به همین دلیل با اتخاذ یک رویکرد عمل‌گرایانه، محاسبات سرسختانه‌ای از منافع خود در منطقه ارائه داده است. اگرچه برخی از تحلیلگران منطقه‌ای این راهبرد ایران را هرج‌ومرج مدیریت‌شده<sup>۱</sup> عنوان کردند و برخی مانند نصر (همان) آن را دفاع روبه‌جلو می‌نامند ولی همه این برداشت‌ها ناشی از فهم ناقص یا جانب‌دارانه از شرایط منطقه است (فریدمن، ۲۰۱۸) زیرا دفاع روبه‌جلو توسط کنش‌گرهایی اتخاذ می‌شود که در حالت انفعال قرار گرفته باشند این در حالی است که ایران از ابتدا در سوریه و عراق در موضع انفعال قرار نگرفت. همچنین راهبرد مدیریت هرج‌ومرج توسط بازیگرانی اتخاذ می‌شود که خود در ایجاد هرج‌ومرج و موج‌های ناشی از آن، نقش فعال و مدیریتی داشته باشند، حال اینکه ایران خود مقصد بعدی این شرایط بود که توسط تروریسم غربی و تکفیری خلق و تجهیز شده بود اما ایران با ساختار سازی موفق توانست در فضای ایجادشده توسط غربی‌ها، مدیریت خوبی از خود نشان داده است و تهدیدها را به‌صورت پیش‌دستانه به فرصت تبدیل کرده است. یکی از اصلی‌ترین دلایل این موفقیت، قدرت ساختار سازی ایران است که در زیر به‌صورت خلاصه بررسی شده است:

ایران و محور مقاومت از قدرت ساختار سازی بسیار قدرتمندی بهره می‌برد که ناشی از تفکر جهادی و انقلابی خاص خود است. خلق و توسعه ساختار حزب‌الله و تبدیل آن به یک مدل موفق برای مقاومت، خلق سازمان بدر خلاً پسا- صدام از نمونه‌های موفق این ساختار سازی‌ها است (فریدمن، ص). یکی از دلایل توفیق این ساختارها این است که این ساختارها دارای وجه نظامی و فرهنگی و سیاسی هستند. ساختار سازی واحدهای بسیج مردمی در عراق و سوریه نیز باعث ایجاد اهرم قدرت ایران در فضای پسا-داعش شده است شده است که هم برای تأثیرگذاری نظامی کاربرد دارند و هم در فضای سیاسی عراق

<sup>۱</sup> Managed Chaos

قابلیت چانه‌زنی دارند. در دوران پساداعش و واحدهای بسیج مردمی بخش مقبولی از چشم‌اندازهای سیاسی اجتماعی و امنیتی عراق را شکل داده است (فریدمن، ۲۰۱۸). این نیروها مثل سپاه ایران در قالب دولت و قدرت سیاسی عراق سازمان‌دهی می‌شوند و یا مثل حزب‌الله خارج از قالب دولت قرار می‌گیرند که در هر دو صورت برنده ایران است (همان). علاءالدین (۲۰۱۷) نیز بخشی از این قدرت ابزاری ایران در عراق را ناشی از صدارت وفاداران ایران در رأس واحدهای نظامی مردمی می‌داند اگرچه ایران در این راه با چالش‌هایی روبروست (مانند مخالفت برخی گروه‌های سنی) اما واقعیت آن است آمریکا برای مقابله با آن هیچ ابزاری در دست ندارد. همگونی ایدئولوژیک این ساختارها با محور مقاومت باعث تقویت بعد فرهنگی و اجتماعی مقاومت شده است. در مقابل اما؛ ائتلاف‌سازی‌های آمریکا صرفاً نظامی-تجاری و فاقد مؤلفه‌های قدرت مقاومت است و به همین دلیل در مقابل آن شکست خورده است. واقعیت آن است که آمریکا در خلق ساختار حکومت‌داری در فضای پسا-داعش شکست خورده است. فقدان چنین ساختاری در آمریکا در مقایسه با ساختارهای خلق‌شده ایران نقطه شکست برای آمریکا در حفاظت از متحدان منطقه‌ای خود از جمله رژیم صهیونیستی است. اسرائیل از همه بیشتر نسبت به آن هراس دارد وجود خلأ ساختاری بازدارنده است زیر ساختارهای ایجادشده توسط ایران نفوذ خود را تا بلندی‌های جولان ادامه داده‌اند.

### لژیون نظامی سینتیک در تقابل با مقاومت پراگماتیک

ادعان برخی از سیاستمداران آمریکایی، تحلیل‌گران سیاسی و شواهد متعدد در جهان بیرون حاکی از آن است که داعش مولود آمریکاست. یکی از متقن‌ترین این شواهد این است که داعش تهدید اگزستانسیالیستی برای آمریکا و یا متحدان منطقه‌ای او نبوده است. با این حال برخی تحلیل‌گران به دنبال توجیه حضور نظامی آمریکا در منطقه هستند و حضور لژیون نظامی آمریکا برای تقابل ظاهری با داعش را به دلیل ادراک این کشور از

تهدید این گروه تروریستی عنوان می‌کنند. این در حالی است که می‌یر (۲۰۰۹) بر این عقیده است که اگرچه آمریکا دلیل حضور نظامی خود در سوریه و عراق را ناشی از افزایش سطح درک این کشور از خطر (به‌ویژه بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر) عنوان می‌کند، ولی واقعیت آن است که در دنیای امروزه سیاست‌گذاری دفاعی و امنیتی دولت‌ها بر اساس ادراک تهدید نیست بلکه بر اساس ارزیابی ریسک است. این در حالی است که ارزیابی ایران از ریسک یک ارزیابی مقبول و منطقی است. حضور داعش در نزدیکی مرزهای ایران و تهدید منافع امنیتی، ایجاد آسیب‌پذیری‌های اجتماعی برای ایران در مناطق مرزی، حضور داعش در مرز و تقرب به آستانه پذیرش تهدید، همه از لحاظ نظری مؤید حضور مقاومت و مداخله آن در عراق و سوریه است (باکوس، ۲۰۱۸).

از طرف دیگر، تحلیل‌های غربی‌ها نشان می‌دهد که نوع مداخله نظامی آمریکا حاوی خطاهای راهبردی است که منجر به شکست‌های راهبردی برای این کشور در تقابل با محور مقاومت شده است. بر اساس باکوس (۲۰۱۸) واقعیت آن است که پاسخی عملیاتی سینتیکی به یک مشکل راهبردی، یک سیاست شکست‌خورده است. بر فرض پذیرش واقعیت‌های تهدید تروریستی برای آمریکا، به دلیل ماهیت انتزاعی و چندلایه تروریسم و گروه‌های افراطی، به‌کارگیری عملیات نظامی و تاکتیکی، یک راهبرد خطی و مستقیم است که محکوم به شکست است. شکست تقابل آمریکا مقابل محور مقاومت ریشه درحالی که ایران از یک رویکرد چندلایه برای برخورد با این موضوع استفاده کرده است (همان،). بر اساس جردن و دیگران (۲۰۱۶)، این خطای راهبردی در آمریکا ریشه دیرینه دارد و مدیریت جامع در دولت آمریکا برای پاسخ به چالش‌های امنیتی-هویتی وجود ندارد. آمریکا در حال حاضر در کشورهای سوریه و عراق فاقد تعریف مشخص از اهداف قابل دسترس، کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت است و به همین دلیل از اقدامات پوششی و انجام عملیات سینتیک برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کند. تحلیل گران سیاسی،

به کارگیری کارکردهای تاکتیکی و نظامی برای پوشش ضعف‌های راهبردی را یک خطای راهبردی بزرگ‌تر عنوان می‌کنند.

نتایج حاصل از تحقیق باکوس (۲۰۱۸) نشان می‌دهد که استفاده از عملیات سینتیک در مواجهه با تروریست‌ها یک گزینه ناکارآمد است زیرا در سطوح راهبردی از این گونه عملیات نظامی برای پاسخ به یک چالش امنیتی درازمدت یا راهبردی استفاده می‌شود و علاوه برداشتن هزینه‌های بالای مالی، باعث آسیب به شهروندان می‌شود و انزجار عمومی را در پی دارد. علاوه بر آن عملیات سینتیک نیازمند زمان است و بین اهداف ژئوپلیتیک مرتبط و غیر مرتبط تمایز قائل نمی‌شود. باکوس (همان) همچنین عملیات سینتیک را یک راهبرد نامشخص در تحقیقات امنیتی می‌داند و در موضوع سوریه و عراق آن را حسن تعبیری برای کشتن و تخریب عنوان می‌کند. علاوه بر آن، برخی محققان در حوزه امنیت، عملیات سینتیک را تنها یک ابزار می‌دانند که با راهبرد تفاوت فراوانی دارد. شواهد حاکی از آن است که ترامپ بیش از رئیس‌جمهورهای قبلی آمریکا، قائل به حمله سینتیک است و آن را تنها و تنها راه برای رسیدن به اهداف می‌داند و این در حالی است که برخی محققان (جنکینز، ۲۰۱۷)، این روش را فاقد پیش-تفکر<sup>۱</sup> از واقعیت‌ها و دستاوردها و فاقد ارزیابی از هزینه-فایده عنوان می‌کنند. برخی دیگر نیز فراگیر بودن کوتاه‌مدت‌گرایی<sup>۲</sup> در سیاست خارجی آمریکا را یک مؤلفه دینامیک در تفکر راهبردی آمریکا می‌دانند که باعث اتخاذ چنین تصمیم‌هایی شده است. بر اساس ویگلی (۱۹۷۳)، فقدان طراحی بالغ برای مداخلات به‌ویژه مداخلات نظامی بیشتر ناظر بر این پدیده است که آمریکا همیشه به دنبال اولویت‌بخشی بردهای ژئوپلیتیک بر موفقیت‌های راهبردی پایا است. تایرنی (۲۰۱۰) نیز یکی از دلایل اتخاذ این رویکرد توسط آمریکا را اعتماد بیش‌ازحد این کشور نسبت به عواقب پسا-مداخله<sup>۳</sup> می‌داند. نتایج بررسی محققان حاکی از آن است که این لژیون نظامی

<sup>1</sup> Forethought

<sup>2</sup> Short-termism

<sup>3</sup> Post-Intervention

آمریکایی به دلیل برخورد خطی، عدم شناخت ماهیت چندلایه میدانی و عدم عمل‌گرایی، قافیه را به پراگماتیسم چندلایه و تعاملی مقاومت واگذار کرده است.

### خلافت مجازی پسا-داعشی و واقعیت‌های ژئوپلیتیک شیعی

بر اساس تایرینی (۲۰۱۸)، در سال‌های گذشته، به دلیل وظایف زیاد محوله به نیروهای نظامی آمریکا به‌عنوان تنها ابزار بازی این کشور در عراق و سوریه، این نیروها به یک هرکول فاقد توان تبدیل‌شده‌اند. تایرینی بر این عقیده است که حضور بی‌نتیجه و طولانی مدت در افغانستان و عراق روحیه نظامیان این کشور را به شدت تخریب کرده است و این در حالی است که یکی از دلایل شکست آمریکا در عراق و سوریه، عدم تطابق بین اهداف جنگی و سیاسی و توانایی‌های جنگی و سیاسی این کشور بوده است (همان، ص). وی برای این مدعای خود این نکته را مطرح می‌کند که نیروهای نظامی آمریکا در عراق توانایی تثبیت قدرت و منافع آمریکا در این کشور را ندارند و حتی در محافظت از خود دچار فرسایش شدند (همان). از سوی دیگر، همه تلاش‌های عمده آمریکا در سال‌های گذشته برای مداخله نظامی برای سرنگونی رژیم‌ها پس از یازده سپتامبر با شکست مواجه شده است (افغانستان ۲۰۰۱، عراق، ۲۰۰۲ و لیبی، ۲۰۱۱). خلأ ناشی از این مداخلات یا با جنگ داخلی و هرج و مرج پرشده است (نمونه لیبی) و یا توسط رقیبان قدرتمندی مانند ایران جایگزین شده است (نمونه عراق). به‌عبارت‌دیگر، آمریکا اگرچه کارهای زیادی برای انجام دادن در منطقه دارد ولی ظرفیت‌های محدودی برای انجام آن‌هاست و استفاده صرف از ابزار نظامی راهگشا نبوده است. تایرینی (۲۰۱۸) همچنین بر این عقیده است که نداشتن هدف منسجم و عاری از راهبرد و استخدام سیاست‌های که تأثیر تجمعی معناداری بر بازیگران منطقه‌ای ندارد باعث شکست‌های پی‌درپی آمریکا شده است.

این در حالی است که در مقابل آن، ژئوپلیتیک شیعی به یک نظم سیاسی منعطف در منطقه دست‌یافته است و علاوه بر آن توانسته است یک دستور کار گسترده، برای یک نظم

پایدار ایجاد کند و در برخی موقعیت‌ها نیز به دنبال مأموریت بزرگ ملت‌سازی بوده است. حفظ بشار اسد، شکست داعش، تعدیل حضور نظامی منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در سوریه، حفظ کریدور ارتباطی جنوب ایران- لبنان- عراق و حضور در نزدیکی جولان همه حاکی از موفقیت‌های نظامی ایران در سوریه بوده است. در عراق نیز بخش قدرتمندی از ژئوپلیتیک شیعی در مباحث نظامی، سیاسی و اجتماعی توانسته است خلأ پسا-داعش را پس از حذف فیزیکی این گروه پر کند. از طرف دیگر آمریکا تقریباً در خلأ پس‌داداعش در منطقه، نقش سیاسی و اجتماعی بسیار ضعیف و نقش نظامی اندکی دارد و در تلاش است تا حضور قدرتمندانه خود را با مجاز رسانه‌ای و سیاست خارجی ظاهری حفظ کند.

واقعیت‌ها نشان می‌دهد که آمریکا برای مقابله با ژئوپلیتیک شیعی در میدان، راه‌کارهای چندانی در دست ندارد و رویکرد خود را از حذف به کاهش قدرت درازمدت تقلیل راهبردی داده است. برای مثال فریدمن (۲۰۱۸) حضور فیزیکی آمریکا در بخش‌هایی از سوریه و کنترل منابع آبی هیدروکربن، کنترل زمینه‌های تولید مواد غذایی و تلاش برای عدم بازگشت امنیت را یکی از راه‌های مقابله کوتاه‌مدت این کشور با سیطره راهبردی مقاومت می‌داند درحالی‌که این راهبرد، دارای هزینه‌های نظامی میدانی سنگین و هزینه‌های بین‌المللی، حقوقی و حیثیتی فراوان است. همچنین بر اساس تایرینی (۲۰۱۸)، تحلیلگران برای برون‌رفت آمریکا از این محاصره این کشور را تشویق به اجرای سیاست پایداری زشت می‌کنند که در آن از طریق ایجاد یک نظم سیاسی آشفته در سوریه و عراق به ثبات سیاسی و امنیتی کمینه در این کشورها آمریکا ممکن است به برخی از اهداف میان‌مدت خود دست یابد ولی این سیاست دارای چشم‌انداز زمانی و هزینه‌ای نسبتاً هنگفت است. علاوه بر آن، آمریکا برای رسیدن به اهداف این سیاست، برگ‌های برنده محدودی دارد و مجبور به پذیرش بشار اسد و موضع سیاسی مقاومت در آینده سوریه خواهد بود زیرا ابزارهای آمریکا برای محوریت زدایی از قدرت مرکزی، پراگماتیسم لازم را ندارد.

از طرف دیگر، همکاری آمریکا با کشورهای هم‌پیمان خود در منطقه فاقد روایی لازم است. برای مثال همکاری کردهای سوریه با آمریکا در قالب دینامیک بافتی پیچیده اتفاق افتاده است هیچ تضمینی برای ادامه این همکاری وجود ندارد. نداشتن ایدئولوژی و منافع مشترک دو متغیر اصلی برای شکننده بودن این رابطه است (اشمیت و نورلند، ۲۰۱۸). از طرف دیگر، درک واشنگتن از پیروزی‌ها در سوریه و عراق یک درد بسیار مغلوط و سطح پایین است تا جایی که موفقیت گروه‌های کرد در رقه را به‌عنوان پیروزی خود قلمداد می‌کند.

عدم تمایل تاریخی آمریکا به ملت‌سازی و حضور در کران‌های محور دوگانه تعهد-عدم تعهد، دو دلیل دیگر برای شکست در مقابل ژئوپلیتیک شیعی است. تعهد آمریکا به حفظ منافع منطقه‌ای و هم‌پیمانان خود فاقد پیوستگی است و گاهی افراطی و گاهی نیز شامل عدم تعهد است. فشار عمومی و نخبگانی و تشکیک آن‌ها بر سر موفقیت مداخلات نظامی آمریکا یکی از دلایل اتخاذ این دوگانگی‌ها بوده است. یکی دیگر از این دلایل است ریشه در ساختار تاریخی اجتماعی این کشور دارد. در مورد داعش نیز آمریکا در فضای پس‌داعش هیچ چشم‌انداز بلندمدتی ندارد و قافیه را به ایران و روسیه باخت است و حتی نتوانسته است به منافع متحدان خود مانند عربستان و رژیم صهیونیستی را حفظ کند. ساختار سازی‌های موبایل گروه‌های سنی از سال ۲۰۰۶ در عراق و سوریه در مقابله با ساختار سازی‌های مقاومت فاقد انسجام، بست ایدئولوژیک و (علیرغم هزینه‌های فراوان) فاقد پشتیبانی مردمی و لجستیک قابل قبولی بوده است و از سال ۲۰۰۶ تاکنون هیچ موفقیت‌آلودی حاصل نکرده است.

بر این اساس، با توجه به زیرمجموعه‌های اصلی نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای، مؤلفه‌های امنیت زدایی-امنیت زایی دو کنش گر متضاد را در مجموعه امنیتی غرب آسیا در جدول زیر ارائه شده است.

زیرمجموعه‌های مجموعه امنیت منطقه‌ای	آمریکا	محور مقاومت
الگوی رقابت	رهبری پشت پرده تروریسم	مداخله مستقیم علیه تروریسم
	حمایت از دولت‌های آتوکرانت	حمایت از جنبش‌های مردمی
	ناتوانی در پر کردن خلأهای ساختاری	توفیق در ساختار سازی نظامی- غیرنظامی
	ناتوانی در ثبات‌زادایی قدرت‌ها	توانایی در تثبیت قدرت‌ها
توازن قوا	بخت فضای اعتماد سیاسی (سه‌گانه تشکیک، عدم تعهد، تعهد مشروط)	تعهد به پیمان و اعتمادسازی منطقه‌ای
	دست‌آورد نظامی صفر	دست‌آورد نظامی (تقریب به جمع)
	استفاده ابزاری از سنی‌های افراطی	بسیج همه مذاهب و فرق
	حضور نظامی لژیون و سینتیک	حضور پراگماتیک و انقلابی
	راهبرد خطی و مستقیم نظامی، سیاسی و تجاری	راهبرد چندلایه تعاملی و میدانی
	ناتوانی در تشکیل ائتلاف معنادار	ائتلاف دولتی با عراق، سوریه، روسیه و تعدیل دخالت ترکیه
الگوی اتحاد	جانب‌داری لجستیک از داعش بر اساس ادراک منفعت	تقابل اگزیستانسیالیستی با داعش بر اساس ارزیابی ریسک
	تشکیل ائتلاف منطقه‌ای برای توجیه حضور	مشروعیت‌سازی حضور بر اساس ساختارسازی بومی

### نتیجه‌گیری

برخی از مستندات رسمی و غیررسمی نشان می‌دهد که حضور داعش در منطقه بر اساس راهبردهای میان‌مدت آمریکا بوده است که به کمک مالی و اطلاعاتی برخی از کشورهای منطقه و حمایت‌های سیاسی و لجستیک برخی از کشورهای غربی همراه بوده است. همچنین حضور مستشاری ایران و گروه‌های هم‌تفکر این کشور در مقابله با داعش،



علاوه بر تطابق با دکترین دفاعی جمهوری اسلامی ایران و آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران، بر اساس چارچوب‌های منطقی و نظری، از جمله نظریه بررسی شده در تحقیق حاضر (مجموعه امنیت منطقه‌ای) قابل توجیه است. فارغ از منطقی حضور این دو نوع نگاه متضاد در منطقه و سرنوشت محکوم به فتنای داعش، مطالعه مدونی برای بررسی مقایسه‌ای حضور فیزیکی - نیابتی ایران و آمریکا از نظر مؤلفه‌های قدرت، به‌ویژه در دوران پساداعش انجام نشده است. نتایج این تحقیق نشان داد که قدرت ایران، علیرغم حضور فیزیکی و لجستیک کم‌تر و هزینه بسیار کمتر، به دلیل ریشه‌دار بودن در یک نظم جهان شناختی ایدئولوژیک و مبانی نظام‌یافته مقاومت، از عمل‌گرایی و نفوذپذیری و به تبع آن موفقیت بالاتری برخوردار است. نتایج این تحقیق برای محققان رشته‌های علوم سیاسی و مطالعات منطقه‌ای و راهبرد سازان نظری و نظامی کاربرد دارد.



## منابع

- 1) Acharya, A. (1992). Regional military-security cooperation in the third world. *Journal of peace research*, 29 (10. 7-21).
- 2) Alaaldin, R. (2017). The origins and ascendancy of Iraq's Shiite militias. *Middle East Review of International Affairs*, 19 (1), 79-83.
- 3) Ahmady, Gh; Mehrpour, M & Nikooravesh, A. (2016). Organizational Structure. *Procedia - Social and Behavioral Sciences*. 230, 455-462.
- 4) Anton, M. (2019) 'The Trump Doctrine', *Foreign Policy*. 20 April. Available from: <https://foreignpolicy.com/2019/04/20/the-trump-doctrine-bigthink-america-first-nationalism>.
- 5) Bakos, N. (2018). Beyond kinetic operations: a road map to success in Syria and Iraq. *Orbis*, 62 (3). 473-486.
- 6) Baron, K. (2017). Mattis: pentagon shifting focus to great power competition –not terrorism. *Defense One*. January 19.
- 7) Bentley, M. (2017) .Instability and Incoherence: Trump, Syria, and Chemical Weapons. *Critical Studies on Security*, 5 (2), 168–172.
- 8) Buzan, B (1983). *People, states, and fear: the national security problem in international relations*: University of North Carolina Press.
- 9) Buzan, B., & Weaver, O (2003). *Regions and Powers: The Structure of International Security*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 10) Erickson, J (1999). Observers or advocates: on the political role of security analysts. *Cooperation and conflict*, 34 (3), 311-330.
- 11) Friedman, B. (2018). Iran's Hezbollah Model in Iraq and Syria: Fait Accompli. *Orbis*, 62 (3), 438-453
- 12) Jenkins, B. (2017). Bush, Obama and Trump: the evolution of counterterrorist policy since 9/11, *International Institute for Counter-Terrorism*.
- 13) Mansour, M. (2019) 'US Withdrawal, Arab NATO, and How America Can be a "Force for Good"', *Fikra Forum*, February. Available from: <https://www.washingtoninstitute.org/fikraforum/view/u.s.-withdrawal-arab-nato-and-how-america-can-be-a-force-for-good1>.
- 14) Meyer, Ch. (2009). International terrorism as a force of homogenization, a constructivist approach to understanding cross-national threat perceptions and responses. *Cambridge Review of International Affairs*, 22(4), 647-666.
- 15) Nasr, V (2018). Iran among the Ruins. *Foreign Affairs*, 97 (2), 108- 118.
- 16) Norman, G. (2019) 'Pompeo on Iran's Capture of British-flagged Tanker', *Fox News*, 22 July. Available from:

- <https://www.foxnews.com/world/pompeo-says-uk-must-free-captured-tanker>.
- 17) Pollack, K. (2019) 'Trump Is Giving Iran More Than It Ever Dreamed Of', Foreign Policy, 26 September. Available from: <https://foreignpolicy.com/2019/09/26/trump-is-giving-iran-more-than-it-ever-dreamed-of/>.
  - 18) Rahman, O. (2015). An analysis of the regional security of south Asia in post 9/11 period: regional security complex theory approach. Unpublished M.A. dissertation, Eastern Mediterranean University, Cyprus.
  - 19) Schmitt, E & Nordland, R (2018). Amid Turkish assault, Kurdish forces are drawn away from U.S. fight with ISIS. New York Times, February 28.
  - 20) Tierney, D (2018). A weary Hercules: the United States and the fertile crescent in a post-caliphate era. *Orbis*, 62 (3), 487-501.
  - 21) Tierney, D (2010). How we fight: crusades, quagmires, and the American way of war. New York: Little, Brown.
  - 22) Yom, S (2020). US foreign policy in the Middle East: the logic of hegemonic retreat. *Global Policy*, 11(1). 75-84.
  - 23) Waeber, O. (2004). New schools in security theory and their origins between core and periphery. Annual meeting of international studies association. Montreal, Canada.
  - 24) Wastnidge, E. (2017). Calling Out Saudi Misadventure. *Global Affairs*, 3 (2), 165–171.
  - 25) Wendt, A. (1992). Anarchy is what states make of it: the social construction of power politics. *International organization*, 46 (2), 396-412.
  - 26) Williams, M.C. (2003). Words, images, enemies: securitization and international politics. *International studies quarterly*. 47 (4), 514.